

فلسفه صدرالمতألہین

■ ابوالحسن غفاری

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی سراب

اعتقاد به معاد و حیات پس از مرگ از اساسی‌ترین معتقدات اسلامی است که ردّ و انکار آن، باعث کفر و خروج از اسلام می‌گردد. یکی از مسائلی که در ذیل مبحث معاد مورد بررسی واقع می‌شود «تناسخ» است.

بحث از تناسخ در جهت ارائه تصویری روشن و واضح از معاد، ضروری است و در واقع یکی از مبانی اثبات معاد و قیامت، ابطال تناسخ است.

مبحث تناسخ را می‌توان در دو جهت عمده مورد ملاحظه قرار داد:

الف) اینکه تناسخ چیست؟ اقسام آن چگونه است؟ و نظرات بزرگان علم و معرفت و حتی ادیان درباره تناسخ چیست؟

ب) برای اثبات معاد و قیامت و پاداش و کیفر اخروی، باید درباره تناسخ بحث نمود و بدیهی است که بدون ابطال تناسخ، اعتقاد به نشئه‌ای غیر از این عالم دنیا درست نخواهد بود زیرا اگر معاد، تنها از این راه اثبات گردد که خداوند عادل است و پاداش و کیفر نیز حق است لذا خداوند باید پاداش بندگان صالح خود را بدهد، معتقدین به تناسخ می‌توانند ادعا کنند:

جزا و پاداش و عدل الهی حق است اما نیازی به پاداش و کیفر در عالم دیگر نیست بلکه خداوند می‌تواند در همین عالم مادی و نشئه طبیعت بوسیله تناسخ پاداش و کیفر انسان را ادا نماید، باینصورت که وقتی نفس، بدن را رها کرد، اگر صاحب نفس، انسانی پاک بوده و علم و عمل صالح کسب کرده باشد بعد از رهایی بدن، با عالم نور و ملکوت و مقرّبین محشور شده و از حشر با آنان لذت خواهد برد و اگر نفسی است که معاصی را کسب نموده و

چکیده

تناسخ در معنای مصطلح آن، عبارتست از انتقال نفس انسان پس از مرگ به بدن انسان دیگر یا حیوان یا نبات یا جماد، که مستلزم نفی معاد و حشر اخروی است. این نوع از تناسخ، هم بدلیل عقلی و هم بلحاظ شریعت، امریست محال و باطل و ممتنع.

حکیم صدرالمتألہین نیز با اقامه ادله و براهین مستحکم فلسفی مبتنی بر حکمت متعالیه خویش و همینطور با استناد به آیات و روایات بر بطلان این نوع تناسخ رأی داده است. و اما انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی که متناسب با اوصاف و اخلاقی است که نفس در دار دنیا کسب کرده و برای نفوس اشقیاء بصورت حیوانی است که صفات وی در آن نفس غلبه نموده، اصولاً مصداق تناسخ باطل و ممتنع محسوب نمی‌شود و اگر احیاناً تناسخ خوانده شده، در حقیقت از سنخ اشتراک لفظ است.

این تناسخ اخیر که مقاله حاضر برای تمایز از تناسخ باطل، آنرا تناسخ ملکوتی نامیده، در حقیقت همان تجسم اعمال وارده در آیات و روایات است که بالتبع مورد تصدیق و استناد صدرالمتألہین نیز بوده و بنظر ایشان صحت آن در معاد جسمانی ثابت می‌شود. این مقاله، به بیان مفهوم و اقسام تناسخ و همینطور ادله بطلان و امتناع آن و در نهایت اثبات تناسخ ملکوتی یا همان تجسم اعمال که کلاً با استناد به مبانی و ادله صدرالمتألہین می‌باشد، پرداخته است.

کلید واژه

تناسخ (ملکوتی، مُلکی)؟	معاد جسمانی؛
نفس؟	معاد (حشر اخروی)؛
بدن؟	تجسم اعمال.

از علم و عمل صالح بی بهره است بعد از مرگ، به بدن حیوانی که باطن و سیرت آن فرد مناسب با صورت آن حیوان باشد منتقل شده و معذب می‌گردد.

بنابراین، کسی که به معادی که ادیان معرفی کرده‌اند اعتقاد دارد باید اثبات کند که دنیا محل جزا و پاداش نیست بلکه محل عمل است و آخرت، محل پاداش و حساب و کیفر.

صدرالمتألهین در آثار خود مخصوصاً اسفار و مبدأ و معاد بتفصیل درباره تناسخ بحث کرده و بعد از ابطال انواع تناسخ به نوعی از تناسخ، که بهتر است از آن به «تناسخ ملکوتی» تعبیر نماییم اذعان کرده است. این نوع از تناسخ، همان تجسم اعمالی است که آیات و روایات به آن تصریح کرده‌اند.

لازم است قبل از بحث تناسخ و اقسام آن، به آراء و عقایدی که درباره معاد بیان شده است بپردازیم. صدرالمتألهین در کتاب المبدأ و المعاد^۱ آراء و عقاید در اینباره را بصورت زیر بیان کرده است:

۱- دهریون و مادیون و عده‌ای از اطباء، منکر معاد هستند زیرا بزعم این افراد، حقیقت انسان جز هیكل ظاهری و محسوس او چیز دیگری نیست و با مرگ همه اینها از بین رفته و نابود می‌شود، بنابراین سعادت و شقاوت انسان هم منحصر در همان لذات و آلامی است که در دنیا چشیده است.

۲- عده‌ای از متکلمین و فقها و اهل حدیث فقط به معاد جسمانی معتقدند.

۳- مشائیان و جمهور فلاسفه نیز تنها به معاد روحانی اعتقاد دارند زیرا بدن بعد از مرگ از بین می‌رود اما نفس، جوهر مجردی است که نابود نمی‌شود.

۴- عده زیادی از بزرگان حکما و عرفا و متکلمین مثل

*** صدرالمتألهین نیز تعداد معتقدین به تناسخ را گروهی اندک می‌شمارد که از تحصیل و تحقیق بی بهره‌اند و دامان فلاسفه‌ای همچون سقراط، فیثاغورس، آغاناثیمون و انبازکلس را از اعتقاد به تناسخ بری دانسته و حقیقت عبارات آنان را به حشر اخروی حمل می‌کند.**

غزالی، راغب اصفهانی، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی علم‌الهدی و علامه طوسی و... هم به معاد جسمانی اعتقاد دارند و هم به معاد روحانی، این عده معتقدند که ارواح به ابدان بر می‌گردند اما در عالم قیامت و معاد نه در عالم دنیا.

۵- عده‌ای قائل به تناسخ هستند. این افراد، منکر معاد بمعنای پاداش و کیفر در عالم دیگرند و می‌گویند: ارواح بعد از رهایی بدنهای خود، به عالم دیگر منتقل نشده بلکه در همین دنیا به بدن دیگر وارد می‌شوند و باین ترتیب عالم آخرت و معاد مصطلحی که ادیان از آن گفتگو می‌کنند و همچنین بهشت و جهنم جسمانی را انکار می‌نمایند. این عده، نفوس و ارواح را دائماً در حال تردد از یک بدن به بدن دیگر دانسته و به عالمی بنام معاد اعتقاد ندارند.

سابقه تاریخی تناسخ

اعتقاد به تناسخ، به دوره‌های بسیار قدیم بر می‌گردد. بعضی از فلاسفه قدیم برهمنی و هندی به تناسخ اعتقاد داشته‌اند، قطب الدین شیرازی می‌نویسد:

«گروه اندکی از قدما که از تحصیل و تحقیق، بهره کمی برده بودند به تناسخ اعتقاد داشتند»^۲.

معروف است که فیثاغورس به تناسخ اعتقاد داشته است. کاپلستون مورخ فلسفه غرب از او بعنوان تناسخی نام می‌برد^۳. درباره او می‌خوانیم که فیثاغورس گفت:

«آن سگ را مزن، زیرا من از او صدای دوست متوفای خود را می‌شنوم»^۴. باعتقاد ویل دورانت، نیچه، فیلسوف عصر جدید نیز معتقد به تناسخ بوده است و می‌گوید: «در زمان خود ما، عقیده نیچه به دور ابدی، خود نوع دیگری است از تناسخ»^۵.

همچنین در سابقه تاریخی اعتقاد به تناسخ می‌خوانیم:

«اوید Ouide»، از شاعران بزرگ روم (۴۳ قبل از میلاد تا ۱۸ میلادی) در زمان «اگوستوس»، امپراطور معروف روم می‌زیسته و تصنیف زیبایی از افسانه‌های کهن گرد آورده که از تحولاتی که پیوسته شاهد آن هستیم ناشی شده است. «نیوبه»، دختر پادشاه شهر «تیس» چون به مادر آپولو، رب‌النوع آفتاب ناسزا گفت به سنگ مبدل شد. «آدیث»،

۱. المبدأ والمعاد، صفحات ۴۸۷، ۴۸۹، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.
۲. شرح حکمة الاشراق، مقاله پنجم، فصل اول، ص ۴۷۶.
۳. کاپلستون، تاریخ فلسفه یونان و روم، جلد اول، فیثاغورس.
۴. ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه زریاب خوبی، صفحه ۴۲۶، تهران ۱۳۶۹.
۵. معان.

زن لوط نیز بصورت ستونی از نمک درآمد. همچنین در تورات از اینگونه تحولات یاد شده است: «کادموس»، پسر یکی از پادشاهان فنیقیه بصورت مار درآمد.^۶

صدرالمتألهین نیز تعداد معتقدین به تناسخ را گروهی اندک می‌شمارد که از تحصیل و تحقیق بی بهره‌اند^۷ و دامان فلاسفه‌ای همچون سقراط، فیثاغورس، آغاثادیمون و انبازقلس را از اعتقاد به تناسخ بری دانسته و حقیقت عبارات آنان را به حشر اخروی حمل می‌کند.^۸

تناسخ چیست؟

واژه تناسخ از ماده نسخ به معنای «نقل» است^۹ و در اصطلاح کلامی و فلسفی عبارتست از اینکه نفس و روح بعد از مرگ و رهایی بدن خود، به بدن انسان دیگر یا حیوان، نبات و یا جماد تعلق گرفته و به نشئه‌ای غیر از عالم دنیا رجوع ننماید.

نفس برحسب اینکه به بدن انسان، حیوان و یا جماد تعلق گیرد، نامهای مختلفی دارد که جامع همه آنها «تناسخ» است. اگر نفس بعد از رهایی بدن خود، به بدن انسان دیگر مثلاً به جنین انسان تعلق گیرد به آن «نسخ» گفته می‌شود و اگر به بدن حیوان تعلق گیرد «مسخ»، و در صورتیکه نفس انسان بعد از مرگ وارد بدنه نبات شود «فسخ»، و در صورت تعلق به جماد، «رسخ» گفته می‌شود. گاهی در نامگذاری فوق تفاوتی مشاهده می‌شود چنانچه در کتاب موافق به تعلق نفس انسان به نبات، «رسخ» و به جماد، «فسخ» اطلاق شده است.

اقسام تناسخ

الف) تناسخ ملکی: تناسخی معروف که تناسخیه به آن معتقدند.

ب) تناسخ ملکوتی: این نوع از تناسخ عبارتست از انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی که مناسب با اوصاف و اخلاقی است که در دار دنیا کسب کرده است. چنین نفسی در آخرت بصورت حیوانی که صفات وی در آن نفس غلبه کرده است ظاهر می‌گردد. بنظر صدرالمتألهین صحت این مسئله در معاد جسمانی ثابت می‌شود و این مسئله است که در نزد بزرگان اهل کشف و شهود، ثابت و مسلم گردیده و از ارباب شرایع و ادیان و ملل نیز نقل شده است. بنابراین گفته‌اند:

ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ. آیاتی از قرآن کریم که بنحوی بر تغییر صورت دلالت دارد، بر این معنا از تناسخ تفسیر و توجیه می‌گردد. صدرالمتألهین

نفس برحسب اینکه به بدن انسان، حیوان و یا جماد تعلق گیرد، نامهای مختلفی دارد که جامع همه آنها «تناسخ» است. اگر نفس بعد از رهایی بدن خود، به بدن انسان دیگر مثلاً به جنین انسان تعلق گیرد به آن «نسخ» گفته می‌شود و اگر به بدن حیوان تعلق گیرد «مسخ»، و در صورتیکه نفس انسان بعد از مرگ وارد بدنه نبات شود «فسخ»، و در صورت تعلق به جماد، «رسخ» گفته می‌شود.

می‌فرماید^{۱۰}: بنظر من اصرار و تأکید بر ثبوت تناسخ از ناحیه اساطین و بزرگان حکمت، مثل افلاطون و قدامی او درباره همین قسم از تناسخ است. پس این نوع از تناسخ در واقع همان تجسم اعمال است و صدرالمتألهین نه تنها به آن اذعان کرده بلکه در صدد اثبات آن است.

اقسام تناسخ ملکی

۱- تناسخ صعودی، ۲- تناسخ نزولی.

تناسخ صعودی: مقصود از این نوع تناسخ اینستکه نفس، بعد از رهایی بدن خود، به بدنی که کاملتر از بدن اوست تعلق گیرد مثلاً نفس نباتی بعد از رهایی بدنه خود، به بدن حیوان تعلق گیرد و نفس حیوانی به بدن انسان.

نکته بسیار مهمی که در این نوع از تناسخ وجود دارد اینستکه تناسخ صعودی در ظاهر امر، شبیه به حرکت جوهری است زیرا در حرکت جوهری نیز شیء از قوه و استعداد خارج شده و به سمت کسب فعلیتهای مختلف، در حرکت است و در این سیر جوهری، مراحل متفاوتی را از مرحله نباتی تا حیوانی و انسانی پشت سر می‌گذارد. در تناسخ صعودی نیز موجود نباتی به موجود حیوانی و سپس انسانی منتقل می‌شود.

اما با اندکی تأمل میتوان به تفاوت حرکت جوهری و

۶. نصرالله فلسفی، منتخب فرهنگ فلسفی، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.

۷. المبدأ و المعاد، ص ۴۳۷، اسفار، جلد ۹، ص ۷.

۸. اسفار، جلد ۹، ص ۶، المبدأ و المعاد، ص ۴۳۷.

۹. اقرب الموارد، جلد دوم، ماده نسخ.

۱۰. شواهد الربوبیه، ترجمه و تفسیر دکتر جواد مصلح، انتشارات سروش، ۱۳۷۵، ص ۳۴۲.

تناسخ صعودی پی برد. زیرا تکامل در تناسخ، بصورت انفصالی است یعنی نفس نباتی از نبات به حیوان منتقل می شود و از آن به انسان، و در این انتقال، صورت اتصالی واحدی وجود ندارد ولی در حرکت جوهری، تحول و تکامل در بستر یک ماده و بصورت اتصالی انجام می شود مثلاً نطفه انسانی مراحل را طی می کند که آن مراحل، دارای ارتباط و وحدت اتصالی بوده و بهم پیوسته اند نه گسسته، و در حقیقت همه مراحل، مراحل یک حقیقت واحدند، در حالیکه در تناسخ اینگونه نیست بلکه نفس بعد از رهایی بدن خود، به بدن بیگانه ای تعلق می گیرد که آن بدن، منفصل و جدای از بدن اوست و در واقع دو بدن هستند. تناسخ نزولی: در این تناسخ، نفس بعد از رهایی بدن خود به بدن موجودی که اخس و پست تر از اوست منتقل می شود، یعنی نفس انسان بعد از رهایی بدن خود به بدن حیوان تعلق می گیرد و نفس حیوان به بدنه گیاه و نبات، و نفس نباتی به جماد.

صدرالمتألهین می فرماید: ^{۱۱} ما به فضل خداوند و با الهام از او، براهین قوی بر ابطال تناسخ بطور مطلق (نزولی و صعودی) اقامه می کنیم و سپس در خصوص ابطال تناسخ نزولی و صعودی بطور جداگانه دلایلی را بیان خواهیم کرد. حال به بیان و شرح دلایل صدرالمتألهین در ابطال مطلق تناسخ می پردازیم:

۱- صدرالمتألهین در این دلیل، از اصول فلسفه خود از جمله اصل حرکت جوهری یاری می جوید. مضمون سخن ایشان چنین است ^{۱۲}:

نفس در آغاز حدوث و پیدایش خود، در حد قوه و استعداد محض است و بوسیله حرکت جوهری، مراحل مختلفی را به سمت کسب فعلیتهای لازم طی می کند که از هر مرحله ای ماهیتی را می توان انتزاع کرد. بنابراین، نفس و بدن هر دو با هم و در اثر حرکت جوهری از قوه بسمت فعلیت خارج می شوند و نفس بازاء هر یک از مراحل کودکی، جوانی، میانسالی، پیری و غیره دارای شأن خاصی است. نفس انسان در مسیر این حرکت و در سیر از مرحله ای به مرحله دیگر صاحب اعمال و اخلاق حسنه و سیئه شده و در نهایت در اثر اشتداد جوهری و ذاتی به مرحله تجرد نایل می شود و بدن خود را رها می کند. حال اگر بعد از رهایی بدن خود، به بدن دیگری تعلق گیرد از دو حال خارج نیست:

یا نفس با حفظ تجرد خود به بدن جدید تعلق می گیرد

و یا از حد تجرد، تنزل کرده و فعلیتهای خود را نیز از دست می دهد تا در سطح بدن و جسم قرار گیرد و با بدن جدید متحد شود و واحدی حقیقی را تشکیل دهد. بنظر صدرالمتألهین چون هر دو احتمال، باطل و نادرست است بنابراین نفس نمی تواند بعد از رهایی بدن خود، به بدن دیگری منتقل شود.

احتمال نخست از اینجهت باطل است که اگر نفس با حفظ تجرد خود با بدن دوم متحد گردد این اتحاد هرگز میسر نخواهد شد زیرا موجودی که بالفعل، مجرد است با موجودی که بالفعل مادی است نمی توانند متحد شده و هویت و شخصیت واحدی را تشکیل دهند زیرا هر کدام از آنها هویت مستقلی دارند. صدرالمتألهین شبیه همین اشکال را در مباحث نفس، در حدوث ارواح قبل از ابدان، بر افلاطونیان و ارسطوئیان وارد کرده است که اگر نفوس، قبل از ابدان یا همراه و همزمان با ابدان بصورت موجود مجرد خلق شوند و سپس به بدن تعلق گیرند چگونه ممکن است که مجرد بالفعل با مادی بالفعل متحد شده و واحد حقیقی را تشکیل دهند؟ در حالیکه ترکیب نفس و بدن، ترکیبی اتحادی و طبیعی است نه صناعی، و در ترکیب اتحادی، یک هویت وجود دارد نه دو هویت.

احتمال دوم نیز از اینجهت باطل است که حرکت برای موجود مجرد، قابل فرض نیست زیرا موجود مجرد نمی تواند از فعلیت بسمت قوه حرکت کرده و در سطح بدن نوزاد انسان یا حیوان قرار گیرد. در واقع حرکت همیشه از قوه و استعداد بسمت فعلیت است، نه از فعلیت به طرف قوه، پس چگونه ممکن است نفسی تنزل کرده و در سطح بدن و قوه قرار گیرد؟ همانطور که حیوانی که به حد بلوغ رسیده است نمی توان آنرا به مرحله علقه و نطفه برگرداند زیرا این مرحله یعنی بلوغ، ذاتی و جوهری اوست و خلاف آن ممکن نیست یعنی نمی توان به ذات تحمیل کرد که راه رفته را برگردد، همچنین نمی توان ادعا کرد که نفس از مقام تجرد تنزل کرده و به حد جسم بیاید و به بدن تعلق گیرد زیرا همچنان که اشاره شد ترکیب نفس و بدن، اتحادی است نه صناعی و انضمامی.

صدرالمتألهین برهان فوق را با توجه به مبادی تصدیقیه فلاسفه، یعنی از راه تلازم ماده و صورت نیز بیان می کند: ^{۱۳}

در مباحث ماده و صورت اثبات شده که صورت از

۱۱. اسفار، ج ۹، ص ۳. ۱۲. همان، ص ۲ و ۳.

۱۳. همان، ص ۳.

*** تناسخ صعودی: مقصود از این نوع تناسخ اینست که نفس، بعد از رهایی بدن خود، به بدنی که کاملتر از بدن اوست تعلق گیرد. مثلاً نفس نباتی بعد از رهایی بدنه خود، به بدن حیوان تعلق گیرد و نفس حیوانی به بدن انسان.**

*** تناسخ نزولی: در این تناسخ، نفس بعد از رهایی بدن خود به بدن موجودی که اخس و پست‌تر از اوست منتقل می‌شود، یعنی نفس انسان بعد از رهایی بدن خود به بدن حیوان تعلق می‌گیرد و نفس حیوان به بدنه گیاه و نبات، و نفس نباتی به جماد.**

الف) نفس بعد از رهایی بدن به عالم عقول و مجردات منتقل می‌شود.

ب) نفس بعد از رهایی بدن به عالم مثال و خیال منفصل وارد می‌شود.

ج) نفس بعد از رهایی بدن به بدن حیوان و یا گیاه و جماد در این عالم منتقل می‌شود.

د) نفس بعد از رهایی بدن به هیچ بدنی تعلق نمی‌گیرد بلکه معطل می‌ماند.

تقسیم‌بندی فوق، از قضیه منفصله حقیقه زیر بدست آمده است:

نفس وقتی بدن خود را رها کرد یا معطل است و یا شاغل، اگر شغل و کاری دارد آن کار یا مادی است و یا مجرد. اگر شغل و کار، مادی باشد پس کار، طبیعی است و اگر کار، مجرد باشد یا مجرد برزخی است و یا عقلی، اگر مجرد برزخی باشد پس نفس، موجود مثالی است و اگر مجرد عقلی باشد موجود عقلی است.

صدرالمتألهین هر چهار احتمال را بررسی کرده و نتیجه نهایی را بدست می‌آورد. وی درباره صورت چهارم می‌فرماید:

این صورت باطل است زیرا نفس نمی‌تواند معطل و بی‌کار باشد چون نفسیت نفس بتدبیر بدن است و تدبیر بدن، هویت و حقیقت نفس را تشکیل می‌دهد. بنابراین نفسی که هیچ بدنی را تدبیر نکند در واقع نفس نیست. علاوه بر این، در جای خود ثابت شده است که تعطیل در هستی محال است (لامعطل فی الوجود) زیرا معنای تعطیل بودن یک چیز اینست که آن چیز نه در سلسله معلول باشد و نه علت، یعنی از حلقه

جهتی محتاج ماده است و ماده نیز از جهتی دیگر محتاج بصورت. صورت، شریک علت فاعلی ماده است و ماده نیز شریک علت قابلی صورت، و در تحقق بسیاری از شرایط نقش دارد. از طرف دیگر، نفس و بدن همانند ماده و صورتند و ارتباطشان طوری است که از جمع این دو، واحدی حقیقی حاصل می‌شود و هر چه که دارای وحدت حقیقی باشد باید ترکیب او هم حقیقی باشد، و پر واضح است که در ترکیب حقیقی بین اجزای مرکب، ربط وجودی است و ارتباط وجودی هم تنها در محور علیت و معلولیت معنی می‌دهد، بنابراین نفس و بدن، رابطه علی و معلولی دارند و ممکن نیست یکی از آن دو، مثلاً نفس، از بین برود ولی دیگری یعنی بدن با حفظ همان درجه وجودی خود باقی بماند.

بعبارت دیگر محال است که ماده و صورت، ترکیب اتحادی داشته باشند اما در عین حال با رفتن و زوال یکی، دیگری باقی بماند و گرنه ترکیب، صناعی و اعتباری خواهد شد نه حقیقی و واقعی. اگر وجود واحد از بین برود وحدت نوعی هم زایل خواهد شد و در آنصورت نه ماده می‌ماند و نه صورت و نه جنس و فصل. بنابراین اگر بدن از بین برود دیگر نفس که صورت مدبّر بدن بوده، وجود ندارد و اگر به تجرد عقلی رسیده است دیگر نفس نیست و به بدن تعلق ندارد و اگر نفسی است که منطبع در بدن است همانند نفس نباتی، وجودش در بدن مقوم اوست و هرگز صور منطبعه در ماده، ماده را رها نمی‌کند زیرا ارتباطش با ماده در نحوه وجود او نقش دارد و همچنان که عرض از موضوعی دیگر انتقال نمی‌یابد انتقال صورت از ماده‌ای به ماده دیگر نیز محال است.

۲- وقتی نفس بدن خود را ترک نمود از چهار حالت خارج نیست: ۱۴

۱۴. المبدأ و المعاد، ص ۴۳۹، اسفار ج ۹، ص ۹.

هستی و از نظام علی و معلولی جدا بماند. پس نفس باید شغلی داشته و بدنی را تدبیر کند، چه بدن دنیوی باشد یا مثالی و اخروی.

احتمال سوم از اینجهت باطل است که نفس از یک مبدأ عقلی و از واهب الصور اعطا می‌شود. واهب الصور اگر در بدن، استحقاق و شایستگی دریافت نفس را دید، فیض خود را افاضه می‌کند. پس نطفه‌ای که در مسیر دریافت نفس قرار دارد و شایستگی لازم را کسب کرده، مستعد است که نفسی را دریافت نماید. اگر در این اثنا نفسی دیگر که در اثر مرگ، بدن خود را رها کرده به این بدن جدید تعلق گیرد لازمه‌اش اینست که یک بدن، دو نفس داشته باشد در حالیکه اجتماع دو نفس در یک بدن، غیر ممکن است زیرا یک چیز نمی‌تواند دو ذات و هویت داشته باشد در حالیکه هر فرد انسانی خود را یک واقعیت واحد احساس می‌کند نه دو واقعیت؛ بنابراین تناسخ باطل است.

احتمال اول و دوم باطل نیست و صدرالمتألهین در تناسخ ملکوتی آن را توضیح خواهد داد زیرا نفس اگر به عالم عقول و مجردات برسد به مقام مقربین دست یافته است و اگر به مقام تجرد برزخی برسد صاحب بدن برزخی خواهد بود که بتناسب افکار، اعتقادات و اعمال و نیات و اخلاق خوب و بد آنرا ساخته است و این تناسخ نیست.

تناسخ نزولی و ابطال آن

قائلین به تناسخ نزولی می‌گویند^{۱۵} اولین فیضی که از طرف خداوند افاضه می‌شود، نفس انسان است و نفس انسانی باب الابواب نفوس دیگر است. وقتی نفوس به ابدان تعلق می‌گیرند عده‌ای از آنها بعد از رهایی بدن خود به عالم قدس و مقربین می‌روند. اما عده‌ای از نفوس در اثر سوء اختیار خود، اندیشه‌های باطل و اخلاق رذیله کسب کرده‌اند. این نفوس، بعد از مرگ به بدن حیوانی تعلق می‌گیرند که صورت آن حیوان با سیرت و باطن آن فرد، سازگاری داشته باشد. مثلاً سخن چین بشکل میمون، و حرامخوار بصورت خوک در می‌آید. بنابراین همه حیواناتی که در جهان وجود دارند سابقه انسانیّت دارند یعنی قبلاً انسان بوده‌اند که در اثر تبهکاری بصورت حیوان در آمده‌اند.

صدرالمتألهین بعد از تبیین تناسخ نزولی در ابطال آن می‌فرماید:

بنابراین تناسخ، هیچ حیوانی ابتدائاً متکون نمی‌شود بلکه تکوین هر حیوانی که در عالم وجود دارد باینصورت است که باید انسان

تبهکاری بمیرد تا روح این انسان به آن حیوان تعلق گیرد و آن حیوان زنده شود. اما این عقیده، باطل است زیرا در این صورت باید آمار و ارقام انسانهایی که با مرگ، بدن خود را رها میکنند با آمار و ارقام حیواناتی که متکون می‌شوند، مساوی و یکسان باشد. بعبارت دیگر وقتی که بدن انسانی فاسد شود بلافاصله بدن حیوانی متکون گردد. در حالیکه بین مقدم و تالی هیچ ملازمه‌ای نیست زیرا اولاً تعداد حیوانات با انسانهایی که می‌میرند مساوی نیست و هرروزه مشاهده می‌کنیم که در یک روز بقدری مورچه و ماهی و غیره متولد می‌شوند که در چند سال به آن اندازه انسان متولد نمی‌شود.

ثانیاً هیچگونه تلازمی بین مرگ انسان و حیات حیوان و یا مرگ حیوان و حیات گیاه وجود ندارد زیرا علاقه لزومیه دائماً بین علت و معلول برقرار است در حالیکه رابطه بین مرگ انسان و حیات حیوان، علی و معلولی نیست.^{۱۶}

بطلان تناسخ نزولی بر مبنای حرکت جوهری

عمده‌ترین دلیل بر ابطال تناسخ نزولی را صدرالمتألهین از این طریق بیان کرده است:

همه موجودات به سمت غایات خاصی در حرکتند و حرکت، همواره از قوه بسوی فعلیت و از نقص به کمال صورت می‌گیرد و هرگز حرکت از کمال به نقص و از فعلیت بسمت قوه صورت نمی‌گیرد.

نفس تا در بدن است فعلیتهایی را در اثر حرکت جوهری کسب می‌کند و بسمت سعادت و یا شقاوت در تکاپوست. در این حرکت، همانند حرکت اینی و مکانی، سمت و جهت وجود دارد و جهت حرکت، بدست آوردن فعلیتهاست و این فعلیت و تحصیل، یا در جهت رذایل است و یا فضایل. بنابراین نمی‌توان گفت اولین فیض، نفس انسان است زیرا نفسی که ذاتاً مجرد بوده و در مقام فعل، مادی است نمی‌تواند به حیوان تعلق گیرد زیرا شیء مادی باید از ماده حرکت کرده و بعد از اشتداد وجودی به تجرد برسد. نفس در مقام فعل، حرکت‌پذیر است و می‌تواند از نقص به کمال و از ماده به تجرد برسد خواه در جهت سعادت و یا شقاوت، اما هرگز نمی‌تواند از فعلیت به قوه و از کمال بسمت نقص حرکت نماید و چون رجوع

۱۵. المبدأ و المعاد، ص ۴۵۶، اسفار ج ۹، ص ۱۳.

۱۶. اسفار ج ۹، ص ۱۴ و ۱۵، المبدأ و المعاد، ص ۴۵۷.

از فعلیت به قوه و استعداد و از کمال به نقص، محال و ممتنع است بنابراین تناسخ نزولی هم باطل است.^{۱۷}

تناسخ صعودی

ملاصدرا دو دلیل عمده بر ابطال تناسخ نزولی در المبدأ و المعاد بیان نموده و در دیگر آثار خود نیز همان دلایل را با اندکی تفاوت آورده است. در ابطال تناسخ صعودی نیز دلایلی را بیان نموده که به دلیل زیر اکتفا می‌شود: اگر حیوان، دارای نفس مجرد نباشد محال است که از یک بدن به بدنی دیگر که منفصل و جدای از آن بدن است منتقل گردد و قائلین به تناسخ صعودی، روند و کیفیت انتقال را شرح دهند و اگر حیوان، دارای نفس مجرد باشد چگونه توانسته است به مرتبه انسانی ترقی نماید در حالیکه آلات و ابزار این ترقی و صعود را در اختیار ندارد زیرا بسیاری از ابزار و آلات و قوایی که در اختیار انسان است مانند قوه تخیل و تعقل و ادراک کلیات و غیره، در اختیار حیوان نیست.^{۱۸}

تناسخ ملکوتی

صدرالمتألهین تصریح می‌کند بین تناسخ مصطلح و معاد جسمانی و تجسم اعمال، فرق روشن و واضحی است زیرا وقتی نفس در اثر حرکت جوهری دچار تحول شده و از عالم طبیعت به عالم آخرت

حرکت نموده و ملکات و احوال و افکار مختلفی را کسب کرده است، در جهان آخرت بصورتی که مناسب با افکار و اخلاق مکتسب است در می‌آید و این مسئله، مخالف برهان و آیات و روایات نیست پس به این معنا تناسخ ملکوتی، همان تجسم اعمالی است که در اسلام بدان تصریح شده و اهل کشف و شهود هم به آن رسیده‌اند^{۱۹} زیرا در معاد جسمانی، نفس به بدن دیگر تعلق نمی‌گیرد و اشکال رجوع از فعلیت به قوه و از کمال به نقص لازم نمی‌آید تا تناسخ مصطلح باشد بلکه نفس با بدن و صورتی که حاصل اعمال و افکار اوست، محشور می‌گردد و همه فعلیتهایی را که کسب کرده، داراست و هیچکدام ناپود نشده‌اند و همه آنچه که انجام داده برای او حاضر است.

صدرالمتألهین برای تبیین بیشتر تناسخ ملکوتی و ابطال تناسخ ملکی، نشأت و وجودی انسان را به سه نشئه و مرحله تقسیم می‌کند:^{۲۰}

۱- نشئه حس و طبیعت ۲- نشئه مثال ۳- نشئه عقل.

وی معتقد است انسان در عالم دنیا مسیرهای متعددی را می‌پیماید و در سیر و سلوک علمی و عملی، بدن باطنی خود راساخته و با آن محشور می‌شود. بنظر ملاصدرا انسان، نوع اخیر نیست بلکه نوع متوسط است و در تحت آن، انواع فراوانی قرار دارد که در روز قیامت و معاد، یکی پس از دیگری ظهور می‌کند. بنابراین، افکار و عقاید و اخلاق انسان او را به یکی از منازل بهیمی، سبعی، شیطانی و یا فرشته خویی رهنمون می‌سازد، یعنی مثلاً انسانی که بدنبال توطئه و دسیسه برای دیگری است اینگونه نیست که صورت او شیطانی و سیرت و باطن او انسان باشد بلکه باطن او شیطانی می‌شود و آن کس که حلال و حرام دین را رعایت نمی‌کند و همت او بطن اوست بصورت عمل و اندیشه خود مجسم می‌شود این تحول از عالم ماده به برزخ و از آنجا به معاد و کسب صور گوناگون، تناسخ باطل و مصطلح نیست بلکه تجسم اعمال و تناسخ ملکوتی است و بیانگر این حقیقت است که حقیقت انسان

• نفس و بدن، رابطه علی و معلولی دارند و ممکن نیست یکی از آن‌دو، مثلاً نفس، از بین برود ولی دیگری یعنی بدن با حفظ همان درجه وجودی خود باقی بماند. بسیاری دیگر محال است که ساده و صورت، ترکیب اتحادی داشته باشند اما در عین حال با رفتن و زوال یکی، دیگری باقی بماند و گرنه ترکیب، صنعی و اعتباری خواهد شد نه حقیقی و واقعی.

در گرو افکار و اعمال اوست (کل نفس بما کسبت رهینه). این حقیقت نه تنها در قرآن بلکه در روایات متعددی از معصومین علیهم السلام بیان شده و صدرالمتألهین در آثار خود به آن آیات و روایات استناد کرده است. همچنین روایات زیادی را مفسرین در کتابهای خود آورده‌اند که از جمله روایتی است که مرحوم طبرسی در مجمع البیان^{۲۱} در ذیل آیه شریفه ﴿یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجاً﴾ در سوره مبارکه نبأ از رسول خدا ﷺ نقل کرده است. در حکمت متعالیه صدرالمتألهین، انسان بزبیبی تمام

۱۷. اسفار، جلد ۹، ص ۱۶. ۱۸. المبدأ و المعاد، ص ۴۶۳.

۱۹. شواهد الربوبیه، ص

۲۰. المبدأ و المعاد، ص ۴۶۲، اسفار ج ۹، ص ۲۱ و ۲۲.

۲۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۳، چاپ بیروت.

معرفی شده و همین انسانشناسی دقیق در فلسفه او منجر به تصویر و شناخت صحیح از سیر جوهری و تکامل ذاتی انسان گردیده است. چنانچه قبلاً نیز اشاره شد بنظر ملاصدرا انسان، موجودی است که دارای مراتب تشکیکی است؛ یک مرحله او بدن طبیعی اوست که همه انسانها از این هیکل مادی و طبیعی برخوردارند. مرحله دوم او بدنی است که شب و روز با اعمال و رفتار و اندیشه‌های خود مشغول ساختن آنست و مرحله دیگر او مجرد اوست که مرحله نهایی نفس انسانی است. نفس در مرحله حدوث - یعنی در مرتبه نخست - جسمانیة الحدوث است که در اثر حرکت جوهری، نشئات و اطوار مختلفی را طی می‌کند و در هر مرحله‌ای کمالی را کسب می‌نماید. حال اگر نفس در این حرکت ذاتی و جوهری، صورتهای حیوانی و سبعی و بهیمی و یا ملکی را بگیرد، نه تنها محال نیست بلکه اطواری است که اصحاب کشف و شهود و روایات و براهین عقلی بر آن دلالت دارند. علامه طباطبائی می‌فرماید:

اگر فرض کنیم که صورت انسان، تغییر یافته و بصورت نوعی دیگر مثلاً میمون و خوک در آمده این صورت جدید، صورتی است که روی صورت قبلی آمده است. بنابراین این فرد، انسانی است که خوک شده و یا بصورت میمون در آمده است نه اینکه انسانیت او باطل شده و بجای آن، صورت خوک یا میمون قرار گرفته باشد؛ پس این فرد، انسانی است که مسخ شده است نه اینکه انسانیت خود را از دست داده باشد.^{۲۲}

مولوی گوید:

سیرتی کسان در نهادت غالب است
هم بر آن تصویر، حشوت واجب است
حشرتو بر صورت اعمال تست
هر چه بینی نیک و بد احوال تست

اثبات عقلی تناسخ ملکوتی

برای اثبات عقلی تناسخ ملکوتی (یا همان تجسم اعمال) باید به میانی حکمت متعالیه صدرالمتألهین توجه کرد. عمده‌ترین اصولی که در اثبات آن باید ملاحظه شود اصالت وجود، حرکت جوهری، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، و اتحاد عاقل و معقول یا اتحاد عالم و معلوم است.

با ملاحظه این اصول می‌توان گفت: همچنانکه در مباحث اتحاد عالم و معلوم^{۲۳} اثبات شده است نفس عالم

با خود علم متحد می‌شود و نه با معلوم خارجی، زیرا علم، معلوم بالذات نفس است و متعلق خارجی، معلوم بالعرض آن. در اتحاد علم و عمل با نفس هم‌همنگونه است، یعنی نفس با صورت علمی و عملی خود متحد می‌شود و وقتی که این اتحاد در صقع ذات انسان رسوخ یافت، ملکه نفس شده و زایل نمی‌گردد بلکه با او محشور می‌شود. از طرف دیگر، صورت عملی اگر بخواهد مجسم گردد بصورت خوب و بد، زشت و زیبا و حسن و قبیح در می‌آید بنابراین اگر کسی خلقی از اخلاق حیوانی را در خود پرورش داده است آن خلق و خو، ملکه او شده و با جان و نفس انسان متحد می‌گردد و همین خلق بمنزله نفس مدبّر او بدنش را تدبیر می‌کند، همینطور این خلق، فصل مقوم او شده و او را بصورت حیوان جلوه می‌دهد زیرا تمیّز و تحصیل یک چیز به فصل مقوم آنست، در نتیجه، این خلق که هم اینک فصل ممیز او شده و بالفعل با او متحد است بدن انسان را مطابق با خواسته خود پرورش داده و می‌سازد زیرا عامل، با عمل خود متحد است و اندیشه با اندیشنده، و عقل عملی نیز شأنی از شئون عقل نظری است.

بنابراین انسان با نیات خود نیز متحد است و هر اندیشه و نیتی که دارد بیرون از جان و هویت او که نفس اوست نمی‌باشد زیرا چنانکه اشاره شد انسان در مرتبه عقل نظری با علم و افکار و اندیشه‌های خود متحد است و در مرحله عقل عملی، با نیات و اعمال و اخلاق خود؛ پس انسان در تناسخ ملکوتی، همه خصوصیات جنسی و فصلی خود را داراست و چیزی از دست نمی‌دهد بلکه دائماً در حرکت بوده و از قوه به فعلیت می‌رسد و دائماً بدست می‌آورد و در این حرکت، یا در جانب رذایل به فعلیت می‌رسد و یا در جانب فضایل، اما در هر حال مشغول ساختن خویشتن خویش است و «ناطق»، فصل نهائی او نیست بلکه فصلهای جدید و صورت تازه روی آن می‌آید که صدرالمتألهین از این حقیقت به ئبس بعد از ئبس تعبیر کرده است.

در دیدگاه ملاصدرا، اگر فردی همه استعداد و توان خود را در راه کسب حرام صرف کند، صورت بهیمی و جانوری بخود می‌گیرد و این مطلب به آن معنی نیست که صورت نوعیة قبلی خود را از دست داده و فصل جدیدی کسب کرده است بلکه همه فصول و اجناس قبلی را

۲۲. المیزان، ج ۱، ص ۲۱۰، با تلخیص.

۲۳. اسفار، ج ۳، فصل ۷ بعد.

*** صدرالمتألهین می‌فرماید: ما به فضل خداوند و با الهام از او، براهین قوی بر ابطال تناسخ بطور مطلق (نزولی و صعودی) اقامه می‌کنیم و سپس در خصوص ابطال تناسخ نزولی و صعودی بطور جداگانه دلایلی را بیان خواهیم کرد.**

۳- ﴿قال اخسثوا فيها ولا تكلمون﴾ «مؤمنون: ۱۱۰۸»
 (ترجمه: به آنان خطاب شود (ای سگان) به دوزخ شوید و لب از سخن فرو بندید).

تناسخیه معتقدند خطاب آخسثوا، به حیواناتی از جمله سگ گفته می‌شود بنابراین از این آیه استفاده می‌شود که اهل جهنم انسانهایی هستند که به سگ تبدیل شده‌اند.

صدرالمتألهین در پاسخ موارد فوق و سایر روایات و آیاتی که تناسخیه به آنها تمسک جست‌ه‌اند معتقد است: آیات قرآن و روایات و سخنان بزرگان همگی به حشر نفوس و تجسم اعمال و تناسخ ملکوتی اشاره دارد و نه تناسخ ملکوتی، زیرا افعال و ملکات و افکار انسان در آخرت ظهور و بروز کرده و حقیقت هر شخصی در آن عالم نمایان می‌گردد. در آن عالم علاوه بر بهشت عقلی و نوری، بهشت و جهنم حسی و نعمت حسی نیز وجود دارد که محل ظهور افعال و عقاید انسان است. صدرالمتألهین بعد از بحث تناسخ مفصلاً دربارهٔ نعمتهای اخروی و سعادت و شقاوت اخروی در آثار خود بحث کرده و توضیح داده است.

نهایتاً اینکه بنظر صدرالمتألهین^{۲۷} مغالطه‌ای که تناسخیه گرفتار آن شده‌اند اینست که بین تناسخ و حشر موجودات با صور اعمال و افکارشان خلط کرده و متوجه این نکته نشده‌اند که همچنان که انسان موجودی است که سه مرحله دارد و از مراحل حس و مثال و عقل برخوردار است، عالم هستی نیز به سه مرحله کلی طبیعت، مثال و عالم عقل تقسیم می‌شود و بین عالم حس و عقل، عالم و مرحله‌ای است که در آن مرحله، انسان بر اساس افعال و عقاید خود ظهور یافته و محسوس می‌گردد.

* * *

۲۴. اسفار، ج ۹، ص ۱۹ و ۲۰.
 ۲۵. المبدأ و المعاد، ص ۴۳۷، اسفار ج ۹، ص ۶.
 ۲۶. المبدأ و المعاد ص ۴۴۴، اسفار ج ۹، ص ۵.
 ۲۷. اسفار، ج ۹، ص ۲۶، فصل سوم.

همچنان داراست اما علاوه بر این فصول، فصل خوک شدن را نیز مثلاً، روی صورتهای قبلی گسب کرده است و هم اینک او حیوان ناطقی است که خوک یا فرشته شده، پس انسان، حقیقتی است که تحت آن، انواع گوناگون مندرج است که از یک نظر او را نوع متوسط می‌کند و از جهتی جنس سافل.^{۲۴}

عادت و دأب صدرالمتألهین دربارهٔ بزرگان علم و معرفت اینست که به آنها احترام می‌گذارد و تا حد امکان عبارات و ظاهر کلمات آنان را به محملی صحیح حمل می‌نماید. وی بعد از اثبات عقلی تناسخ ملکوتی و ابطال تناسخ مصطلح، معتقد است آنچه از این بزرگان نقل شده، به تناسخ ملکوتی و تجسم اعمال اشاره دارد یعنی نفوس انسانهایی که در علم و عمل ناقصند در عالم آخرت بصورتهای حیوانات محسوس می‌شوند و نفوس متوسطین در علم و عمل، بصورتهای خستن در آمده و نفوس انسانهایی که در علم و عمل و اندیشه و اخلاق به کمال نهایی رسیده باشند، از بدن خلاصی یافته و به عالم مقربین وارد می‌شوند^{۲۵}. وی سخنان بزرگان را سرّ و رمزی می‌داند که سطحی نگران آنرا به تناسخ باطل حمل کرده‌اند. اما اگر به عمق و باطن سخنان آنان توجه شود هرگز درصدد اثبات تناسخ نبوده‌اند بلکه حشر اخروی و تجسم اعمال را بیان می‌کرده‌اند. صدرالمتألهین به نمونه‌هایی از آیات قرآن که تناسخیه به آن تمسک نموده‌اند اشاره کرده^{۲۶} و پاسخ آنان را بر اساس مبانی خود بیان می‌کند. در اینجا به چند آیه شریفه اشاره می‌شود:

۱- ﴿كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها ليذوقوا العذاب﴾ «نساء: ۵۶»

(ترجمه: هر چه پوست تن آنها بسوزد به پوست دیگری مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشند).
 تناسخیه گمان می‌کنند که این آیه بیانگر این نکته است که وقتی اهل گناه از بدن و جلدی جدا شدند به بدن و جلد دیگری وارد می‌شوند تا عذاب الهی را بچشند.

۲- ﴿لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم، ثم رددناه اسفل سافلين﴾ «تین: ۵ و ۶»

(ترجمه: ما انسان را در احسن تقویم بیافریدیم، سپس او را به اسفل سافلین برگردانیدیم).

بگمان آنان، چنانکه در تناسخ نزولی بیان شد، باب‌الابواب همهٔ موجودات، انسان است بنابراین خدا انسان را خلق کرده و بعد از آن، انسان را به عالم حیوانی تنزل می‌دهد و سپس از آن عالم به عالم نبات و ...